نگاهی آسیب‌شناسانه به نظریه‌های انقلابات در تبیین انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی، انقلاب در نظریات انقلاب‌ها

انقلاب اسلامی ایران که از جمله مهم‌ترین رخدادهای قرن معاصر به شمار می‌رود، دارای اثرات زیادی بود که سبب جذب متفکران و نظریه‌پردازان به خود شد. شاید به جرئت بتوان گفت هیچ یک از انقلاب‌های تاریخ مدرن به اندازه انقلاب اسلامی نتوانسته در کوتاه مدت چنین حجم توجهی را به خود جلب کند و مورد توجه علاقه‌مندان به تحولات اجتماعی قرار گرفته باشد. شاهد این ادعا، حجم انبوه مقالات و تئوری‌های ارائه شده در محافل علمی جهان پیرامون انقلاب اسلامی است که در این مدت کوتاه با هیچ یک از انقلاب‌های دیگر قابل مقایسه نیست. این سؤال در ذهن مطرح می‌شود که کدام ویژگی انقلاب اسلامی را چنان خاص کرده که نه تنها انقلاب‌های دیگر معاصر خود را از حیث توجه پشت سر گذاشته بلکه خود را در میان یکی از چند انقلاب مورد توجه تاریخ قرار داده است؟ موضوعاتی همچون زمان و مکان وقوع انقلاب، ایدئولوژی حاکم بر آن، شخصیت ویژه رهبران آن، هویت دشمنان و مخالفان انقلاب، میزان موفقیت و سرعت در وقوع، اثرات گسترده بین‌المللی و... را می‌توان به عنوان عواملی دانست که انقلاب اسلامی را پدیده‌ای جذاب برای مطالعه کرده است اما برای فهم علت اصلی این امر باید به سراغ ماهیت انقلاب اسلامی رفت که ایجادکننده تمایز اصلی نسبت به سایر انقلاب‌ها به شمار می‌رود. در این یادداشت ماهیت انقلاب از بعد اثرگذاری آن بر نظریه‌پردازی علمی در حوزه انقلاب مورد بررسی قرار گرفته است.

■ ■ ■

نظریه انقلاب‌های علمی

شاید در میان همه نظریات در خصوص فرآیند شکل‌گیری انقلاب، از معدود مطالعاتی که به «انقلاب علمی» و جریان‌های تحول‌آفرین در حوزه نظریه‌پردازی پرداخته، بتوان به پژوهش توماس کوهن با عنوان «ساختار انقلاب‌های علمی» اشاره کرد. در این کتاب تلاش شده تحولات علمی از جنبه ساختارشکنی‌شان مورد تحلیل قرار گیرد و به اعتقاد نگارنده، دگرگونی در علم به دو نحو وجود دارد؛ نخست دگرگونی تدریجی داخل یک نظریه که آن را «فعالیت معمولی علمی» می‌خواند و دگرگونی اساسی‌تری که به «انقلاب علمی» تعبیر می‌کند.

کوهن مقایسه‌ای جالب میان انقلاب‌های علمی و انقلاب‌های اجتماعی صورت می‌دهد. به نظر او همان‌طور که پای انقلاب‌های اجتماعی در بستری از شرایط شکل می‌گیرد و سلسله‌ای از تبعات و پیامدها به همراه دارد انقلاب‌های علمی نیز فرآیندی مشابه داشته و باید در بستری از مجموعه علل پیش بروند.

از نظر او یکی از شرایط و بسترهایی که به شکل‌گیری انقلاب علمی می‌انجامد ناتوانی نظریه‌های علمی رایج و موجود در تبیین پدیده‌های جدید در حال رخ دادن است. جایی که پارادایم‌های مورد قبول و نظریه‌های حاکم در زمان‌هایی و به علل مختلف مورد تشکیک قرار می‌گیرند و توانایی تبیین پدیده‌های نوظهور را ندارند می‌توان گفت زمینه برای وقوع انقلاب علمی و انقلاب در نظریات مهیاست.

با وجود این که بحث کوهن بیشتر معطوف به علوم تجربی است البته در مورد علوم انسانی هم اشاراتی دارد که با علوم تجربی قابل تطبیق می‌باشد.

در فرآیندی که توماس کوهن به آن اشاره می‌کند ابتدا اندیشمندان و نظریه‌پردازان تلاش می‌کنند نظریه شکل گرفته موجود را با مجموعه‌ای از نظریه‌پردازی‌های فعلی و یا تلفیق آنها حل و فصل کنند و آنگاه که این امکان فراهم نمی‌شود، رفته رفته دانشمندان و اندیشمندان مبتکری پیدا می‌شوند که نظریات و پارادایم‌های جدید را مطرح می‌کنند که آن نظریات به تدریج مورد پذیرش قرار می‌گیرند و بعد از یک دوره گذار، جایگزین نظریه‌ها و پارادایم‌های قبلی می‌شوند. در طول یک سیر زمانی نظریه یا پارادایم بعدی با قبلی قابل قیاس نیست، به طوری که اساساً ساختار دیگری پیدا می‌کند و به همین دلیل کوهن حرکت از یک پارادایم به پارادایم دیگر یا از یک نظریه به نظریه دیگر را انقلاب علمی می‌نامد و نشان می‌دهد که از این دست انقلاب‌ها، بسیار در تاریخ علم و در سطوح مختلف کلان و خرد اتفاق افتاده است.

اهمیت انقلاب اسلامی بر اساس نظریه کوهن

با توجه به نظریه تشریح شده در حوزه جامعه‌شناسی علم، انقلاب اسلامی را می‌توان رویدادی مهم تلقی کرد که با به وقوع پیوستن، نظریات انقلاب را به طور جدی به چالش کشید و حتی شاید بتوان آن را انقلابی در نظریه‌پردازی در موضوع انقلاب توصیف کرد.

برای آن که ثابت کنیم انقلاب اسلامی، به انقلابی در نظریه‌پردازی انجامید، باید ابتدا بررسی کرد که نظریه‌های موجود در تشریح ماهیت و فرآیند انقلاب‌ها، چقدر توان تبیین پدیده انقلاب اسلامی را دارند و اگر چنین توانی وجود نداشته باشد، می‌توان مدعی شد این انقلاب حرکتی برای خلاقیت‌های علمی جدید به وجود آورده که مباحث جدید علمی و تغییر در نظریات سابق را به میان آورده است. قبل از بررسی این موضوع ببینیم آیا اساساً می‌توان یک بستر اجتماعی یا سیاسی را زمینه‌ساز تحول یا انقلابی علمی قلمداد کرد؟

از جمله آثار برجسته دیگر به جز نظریه کوهن که به جامعه‌شناسی علم پرداخته است، اثری با نام «قدرت و پمپ هوا» نوشته شاپین و شفر است. این دو نفر به بهانه بررسی روش ساخت پمپ هوا توسط رابرت بویل (از مشاهیر علم فیزیک) تلاش کردند شیوه پذیرش موضوعات و قوانین کشف شده بویل توسط اجتماع را مورد بررسی قرار دهند. این دو به صورت دقیق، مراحل ساخت و آزمایش دستگاه و در نهایت، پذیرفته شدن آن را به‌رغم انتقادات شدیدی که افرادی مانند توماس هابز به آن وارد کرده‌اند، مورد مطالعه قرار داده‌اند. توماس هابز به شدت به این دستگاه و نحوه عملکرد آن انتقاد می‌کند و تمام یافته‌ها و استدلال‌های بویل و آزمایش‌هایی را که او انجام داده، زیر سؤال برده و آنها را رد می‌کند اما چیزی که در نهایت اتفاق می‌افتد پذیرش نظر بویل از طرف جامعه علمی و رد نظر توماس هابز است. آنها نشان می‌دهند که شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حاکم در آن زمان به گونه‌ای بود که در واقع به سود نظرات و دستگاه ساخته شده بویل و بر ضد نظرات هابز بوده است، در حالی که هر دو نظریه اشکالات جدی داشتند و می‌توانستند به یک اندازه مورد پذیرش قرار گیرند، اما نظر هابز کاملاً رد و نظر بویل کاملاً پذیرفته می‌شود و علت این اتفاق، پشتوانه سیاسی نظریه بویل بوده است. شاپین و شفر می‌خواهند این را بگویند که تفاسیر و تعبیر علمی کاملاً به شرایط و بسترهای اجتماعی و سیاسی وابسته هستند و لذا برساخته شدن علم، می‌تواند تفسیرپذیر باشد و نمی‌توان صرفاً آن را عینیت و حقیقتی دانست که مورد کشف به صورت مطلق قرار می‌گیرد. این محققان در نهایت می‌گویند: «علوم تجربی، اجتماعی و انسانی کنونی در غرب محصول ساختار اجتماعی لیبرالی و کثرت‌گرایی غربی است و حامی و حافظ چنین ساختاری می‌باشد و با آن رابطه متقابل دارد، به نحوی که اگر یکی را برداریم، دیگری فرومی‌ریزد». تمثیل شفر از ماجرای بویل، در حوزه علوم تجربی است، حال آنکه اگر بتوان پذیرفت یک دستاورد علمی تجربی، محصول شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه است، دیگر علوم اجتماعی و انسانی جای خود را دارند. به طور کلی امروز دیگر آن نوع تلقی که از علم به عنوان پوزیتیویستی کلمه در گذشته مورد قبول بود و به عنوان یک حقیقت مطلق، بازنماینده واقعیت‌ها و حقایق بیرونی شناخته می‌شد- حتی در علوم تجربی جایگاهش را در نزد جامعه‌شناسی علم، از دست داده و قابل قبول نیست، چه برسد به علوم اجتماعی و انسانی یا به معنایی علوم فرهنگی. قاعدتاً نظریه‌ها در این علوم بسیار کمتر از علوم تجربی می‌توانند ادعای جهانشمولی داشته باشند، در حالی که در گذشته چنین بوده است.

نتیجه آن که انقلاب اسلامی درست در شرایطی رخ می‌دهد که نظریات پوزیتیویستی، تدریجاً زیر سؤال رفته و خود انقلاب اسلامی هم ضربه بسیار سنگینی به این پوزیتیویسم حاکم مخصوصاً در علوم اجتماعی و در جامعه‌شناسی سیاسی و انقلاب وارد می‌کند. از سوی دیگر این جریان همزمان با شرایط تاریخی و شروع چرخش فرهنگی و پست مدرنیسم در غرب است.

این عوامل دست به دست هم داده و باعث شده انقلاب اسلامی اثرات بسیار مهمی را در روند تحقیقات- لااقل مربوط به حوزه انقلاب و کمی عام‌تر در حوزه جامعه‌شناسی انقلاب- ایجاد کند. برای بررسی تغییراتی که انقلاب اسلامی در نظریه‌های انقلاب ایجاد کرده، باید ابتدا به نظریه‌های انقلاب، قبل از مقطع وقوع انقلاب اسلامی پرداخت.

خلأ نظریه‌پردازان در تبیین انقلاب اسلامی

برجسته‌ترین نظریه‌ها در جامعه‌شناسی انقلاب، تئوری‌های مارکسیستی کلاسیک و جدید هستند که پایه آنها بنا بر اصول تبیین شده مارکسیسم به مسائل اقتصاد جامعه بازمی‌گردد. لذا این نظریات نقش چندانی به فرهنگ و مؤلفه‌های آن نظیر مذهب نمی‌دهند و فرهنگ را به عنوان عامل تعیین‌کننده نمی‌پندارند، بلکه آن را عامل تعیین‌شده می‌دانند. حتی نظریات مارکسیستی با مطالعه جوامع سرمایه‌داری و مناسبات دینی در آن، فرهنگ دینی را فرهنگی ضدانقلاب و در راستای تحکیم و تثبیت منافع سرمایه‌داران و زرسالاران می‌انگارد و از دین به عنوان افیونی برای توده مردم نام می‌برد که نه تنها منجر به انقلاب نمی‌شود بلکه آنان را به خواب و نشئگی فرومی‌برد.

در میان تئوری‌های روان‌شناختی توجیه پدیده انقلاب نیز که متأخرترین آنها نظریه‌های محرومیت نسبی یا نظریه‌های توقعات فزاینده است، وجودی که جایگاهی برای ارزش‌ها و ایدئولوژی در نظر گرفته‌اند اما بسیار کمرنگ است و نقش عوامل دیگر ذهنی مانند نارضایتی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نیز قدرت‌های حاکم موجود را دارای ضریب اهمیت بیشتری نسبت به ایدئولوژی و فرهنگ می‌دانند.

نظریات ساختارگرایی هم وضعیت مشابهی دارند و نقش چندانی برای فرهنگ قائل نیستند چون که آنها را عواملی ذهنی و غیر از عوامل ساختاری می‌دانند. ساختارگرایی هر چه خالص‌تر باشد، همان اندازه کمتر به عامل فرهنگ و مذهب اهمیت می‌دهد. از برجسته‌ترین نظریه‌های ساختارگرایی در حوزه انقلاب نظریه تد اسکاچپول است. این نظریه در واقع بهترین و کامل‌ترین نمونه ساختارگرایی مدرن است. شما در این نظریه به وضوح می‌بینید که چندان وزنی برای فرهنگ و ایدئولوژی قائل نیست و بیشتر عوامل ساختاری- طبقاتی، ساختار دولت، ساختار طبقاتی اجتماعی و ساختار بین‌المللی مورد توجه است تا فرهنگ و ایدئولوژی.

تأمل در نظریات رایج انقلاب تا پیش از رخ دادن انقلاب اسلامی نشان می‌دهد چنان که باید در نظریات انقلاب به موضوع فرهنگ یا عوامل اعتقادی و ارزشی به‌عنوان یکی از علل اصلی در این تحولات اجتماعی پرداخته نشده است.

حتی اگر به این عوامل اشاراتی هم در نظریه‌های مختلف شده باشد اما عمدتاً نقشی حاشیه برای چنین عواملی در نظر گرفته شده و همواره متغیری فرعی یا میانجی است. گویا نظریه‌پردازان غربی هیچ‌گاه تصور نمی‌کرده‌اند در دنیایی مدرن ارزش‌ها و اعتقادات بتواند مبنای یک تحول گسترده اجتماعی از جنس انقلاب باشد.

از همین جا می‌توان تئوریک در زمینه نظریه‌پردازی علوم اجتماعی مشاهده کرد که در واقع وقوع انقلاب اسلامی و عدم امکان توضیح این پدیده با سایر نظریات این خلأ را در حوزه علوم انسانی به وجود آورد آن‌هم در حالی که همه این نظریه‌ها ادعای جهانشمولی داشتند.

به عبارت دیگر هر نظریه‌پردازی، نظریه خویش را برای تمامی انقلاب‌ها صادق می‌دانست و برای آن قدرت تبیین‌کنندگی همه انقلاب‌ها را قائل بود. به همین دلیل هم با وقوع انقلاب اسلامی این نظریه‌پردازان پیش از هر چیز سراغ نظریه‌های خود رفتند تا طبق معمول این انقلاب را نیز ریشه‌شناسی کنند. شاید اولین تلاش‌ها در این زمینه توسط مارکسیست‌ها صورت گرفت. آنها تلاش زیادی کردند تا انقلاب مردم ایران را به نوعی شورش خلق مقابل بورژوا تفسیر کنند اما حقیقت چیزی غیر از این بود و به زودی متوجه شدند تفسیر انقلاب از این مسیر امکان‌پذیر نیست و بسیاری از آوانگاردهای جریان مارکسیست که انقلاب اسلامی را در ادامه انقلاب‌های مارکسیستی تفسیر می‌کردند به زودی دچار زاویه با آرمان‌های انقلاب اسلامی شده و به نخستین دشمنان این انقلاب تبدیل شدند.

بسیاری دیگر نیز کوشیدند انقلاب اسلامی را به عنوان انقلابی مدرن در کنار انقلاب فرانسه تفسیر کنند و بعد از ناتوانی در تطابق ویژگی‌های انقلاب مدرن با آن؛ انقلاب اسلامی را نخستین انقلاب پست‌مدرن برشمردند.

اما نهایتاً با شکست کوشش نخستین چنین نظراتی در راستای تبیین انقلاب اسلامی ایران، کم‌کم همین نظریه‌پردازان به سمت تجدیدنظر و بازآفرینی نظریات خود رفتند.

به عنوان مثال اسکاچپول که از نظریه‌پردازان برجسته انقلاب بود در این مقطع با انتشار مقاله‌ای، ضمن تبیین نظریه ساختارگرایی به ضعف نظریه‌اش در تبیین انقلاب اسلامی اعتراف و سعی کرد تا با بازنگری در نظریه خویش، انقلاب اسلامی را در چارچوب نظریه خود تبیین کند.

مؤلفه‌های فرهنگی انقلاب

حقیقت آن است که فضای انقلاب اسلامی کاملاً محتوایی از جنس فرهنگ داشت که شامل همه ابعاد این انقلاب و فرآیندها و پیامدهای آن می‌شد. از جمله نشانه‌های نفوذ فرهنگ در انقلاب اسلامی می‌توان به اعتقادات مذهبی عموم مردم، چالش انقلابیون با تفکرات غرب‌زده و خودباخته که سبب بروز تضادهای از جنس فرهنگ شده بود و از سوی دیگر فشار و هجمه سنگین تبلیغاتی و ایدئولوژیک دو فراروایت لیبرالیسم و کمونیسم در ایران که نزاعی تمام‌عیار در حوزه ایدئولوژی فراهم کرده بود. علاوه بر اینها در ایران نهادها و گره‌های مرجعی در جریان‌های انقلاب نقش‌آفرین و تصمیم‌ساز بودند که وزنه ایدئولوژی محور بودن انقلاب را بالا می‌برد. از سوی دیگر عناصر و مجموعه‌های فرهنگی بارزی در ایران وجود داشت که کارکرد مهمی را در انقلاب اسلامی بر عهده داشتند: از جمله روحانیت به عنوان قشری که به هر صورت کارگزار فرهنگی به معنای عام است.

همه اینها سبب شد فضای انقلاب پر باشد از نمادها و المان‌های مذهبی و دینی از جمله شهادت، عزاداری برای امام حسین(ع)، شعارهای عمیق ایدئولوژی، برنامه‌ریزی اعتراضات در مساجد، سخنرانی‌های آتشین علمای دین و... اعتقادات شیعه بر امامت و رهبری مؤمنان، ماهیت فرهنگی و مذهبی رهبران انقلاب در فرآیند انقلاب، استقبال مردم از ایدئولوژی اسلامی در مقابل ایدئولوژی‌های دیگری که در آن زمان مطرح بودند، نمادپردازی‌هایی که از شخصیت‌های اسلامی، تاریخی و اساطیری در فرآیند انقلاب اسلامی اتفاق افتاد و به ویژه اینکه این نمادپردازی‌ها بر اساس اسطوره‌های شیعه بودند، اعلام و طرح خواسته‌ها و آرمان‌های انقلابی به زبان مذهبی و به ویژه زبان تشیع، فهم و تفسیر نظام حاکم- پهلوی- بر اساس همین فرهنگ و نمادپردازی‌ها منتها در مقابل انقلابیون و رهبران انقلابی، از طرف دیگر مشارکت عظیم مردمی در این انقلاب بی‌سابقه بوده است به طوری که در هیچ انقلابی این میزان مشارکت مردمی بر پایه چنین مبانی فرهنگی وجود نداشته است که از چشم نظریه‌پردازان دور بماند، آن‌هم در زمانی که مذهب به شدت مورد حمله قرار گرفته و سکولاریزم دیدگاه غالب بود، چنانکه تصور می‌شد دین به طور کلی به صورت تدریجی از صحنه فعالیت اجتماعی بیرون می‌رود. بنابراین مجموعه این عوامل نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی دارای محتوایی غنی به لحاظ فرهنگی می‌باشد. البته این بدان معنا نیست که عوامل دیگری مانند عوامل سیاسی، اقتصادی نقشی نداشته باشند. نه! قطعاً آنها هم نقش مهمی داشتند اما در مقایسه با بعضی از انقلاب‌ها یا دیگر ابعاد انقلاب بعد فرهنگی بسیار برجسته‌تر بود.

تحول انقلاب اسلامی در نظریه‌پردازی

این به معنی آن است که نظریه‌های موجود انقلاب توان تبیین چنین پدیده‌ای را نمی‌توانند داشته باشند و لازم است نظریه‌پردازی‌های جدید صورت گیرد که این اتفاق نیز افتاد. در حقیقت بعد از انقلاب اسلامی حوزه مطالعات انقلاب شور و شوق و دامنه جدیدی پیدا کرد. هیچ وقت با این شتاب این میزان توجه به انقلاب نشده بود. بدین ترتیب نه تنها انقلاب اسلامی با نظریات جدید به اصطلاح بازنگری شده یا نظریه‌های جدیدی که مطرح شده بودند تبیین شد. حتی بعضی از نظریه‌پردازان نیز به انقلاب‌های قبلی بازگشتند و حتی انقلاب‌های دیگر از جمله انقلاب فرانسه را بازخوانی کردند و قرائتی مجدد داشتند تا عناصر فرهنگی را در آن کشف کنند.

از این نمونه تلاش‌ها را می‌توان در مقالاتی که به عناصری چون فرهنگ و ایدئولوژی در انقلاب فرانسه و دیگر انقلاب‌ها پرداخته‌اند اشاره کرد. به عبارت دیگر تبیین‌های گذشته از این انقلاب‌ها مورد تشکیک قرار گرفته‌اند و تحلیل‌های جدید بر اساس رویکرد فرهنگی برای توجه به بعد فرهنگ به وجود آمدند و به این شکل حرکت جدیدی در حوزه نظریه‌پردازی انقلاب به وجود آمد. در مجموع تلاش من این بود که نظریه‌پردازی‌هایی را که بعد از انقلاب اسلامی ایران صورت گرفته، بررسی کنم تا دریابم این نظریه‌پردازی‌ها چه به صورت مستقیم (یعنی با موضوع انقلاب اسلامی یا مقایسه آن با انقلابات دیگر) و یا غیرمستقیم (یعنی نظریه‌هایی که روی انقلاب‌های دیگر انجام شده) متأثر از مطالعاتی است که روی انقلاب اسلامی ایران و یا مرتبط با آن انجام شده است.

اگر مراجع مطالعات جدید در حوزه نظریه‌پردازی انقلاب را ملاحظه کنید می‌بینید که توجه به انقلاب اسلامی ایران بسیار زیاد است. به عبارت دیگر هر چند موضوع مطالعه مربوط به انقلاب اسلامی نیست اما ملهم از آن است.

انقلاب اسلامی موج جدیدی از نظریه‌پردازی انقلابات را ایجاد کرده است که بعضی از اندیشمندان به آن نسل چهارم انقلابات یا نسل چهارم نظریه‌پردازی در انقلابات لقب داده‌اند. در این نسل، وجه فراموش‌شده فرهنگ کاملاً برجسته می‌شود و درک ابعاد دیگر اگر چه نه غالب‌ترین عنصر، اما به عنوان یک عنصر غالب و مهم بر انقلابات مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال چهره‌هایی مانند جان فورن، گلدستون و حتی ساختارگراهای قبلی در این زمینه بحث‌های جدی دارند. آنها سعی می‌کنند به فرهنگ و بعد فرهنگی انقلاب تکیه کنند و نشان دهند این بعد کمتر از ابعاد دیگر در انقلابات اثرگذار نبوده و باید به آن توجه ویژه‌ای داشت.

انقلاب اسلامی موج جدیدی از نظریه‌پردازی انقلابات را ایجاد کرده است که بعضی از اندیشمندان به آن نسل چهارم انقلابات یا نسل چهارم نظریه‌پردازی در انقلابات لقب داده‌اند. در این نسل، وجه فراموش‌شده فرهنگ کاملاً برجسته می‌شود و درک ابعاد دیگر اگر چه نه غالب‌ترین عنصر، اما به عنوان یک عنصر غالب و مهم بر انقلابات مورد توجه قرار گرفته است

انقلاب اسلامی را می‌توان رویدادی مهم تلقی کرد که با به وقوع پیوستن، نظریات انقلاب را به طور جدی به چالش کشید و حتی شاید بتوان آن را انقلابی در نظریه‌پردازی در موضوع انقلاب توصیف کرد. برای آن که ثابت کنیم انقلاب اسلامی، به انقلابی در نظریه‌پردازی انجامید، باید ابتدا بررسی کرد که نظریه‌های موجود در تشریح ماهیت و فرآیند انقلاب‌ها، چقدر توان تبیین پدیده انقلاب اسلامی را دارند

کوهن مقایسه‌ای جالب میان انقلاب‌های علمی و انقلاب‌های اجتماعی صورت می‌دهد. به نظر او همان‌طور که پای انقلاب‌های اجتماعی در بستری از شرایط شکل می‌گیرد و سلسله‌ای از تبعات و پیامدها به همراه دارد انقلاب‌های علمی نیز فرآیندی مشابه داشته و باید در بستری از مجموعه علل پیش بروند. از نظر او یکی از شرایط و بسترهایی که به شکل‌گیری انقلاب علمی می‌انجامد ناتوانی نظریه‌های علمی رایج و موجود در تبیین پدیده‌های جدید در حال رخ دادن است

برجسته‌ترین نظریه‌ها در جامعه‌شناسی انقلاب، تئوری‌های مارکسیستی کلاسیک و جدید هستند که پایه آنها بنا بر اصول تبیین شده مارکسیسم به مسائل اقتصاد جامعه بازمی‌گردد. لذا این نظریات نقش چندانی به فرهنگ و مؤلفه‌های آن نظیر مذهب نمی‌دهند و فرهنگ را به عنوان عامل تعیین‌کننده نمی‌پندارند، بلکه آن را عامل تعیین‌شده می‌دانند. حتی نظریات مارکسیستی فرهنگ دینی را فرهنگی ضدانقلاب و در راستای تحکیم و تثبیت منافع سرمایه‌داران و زرسالاران می‌انگارد